جایگاه صحابه در تبیین قرآن: بررسی ده حدیث

آیت‌الله شیخ محمّد سند

ترجمه: فهیمه فهیمی‌پور*

چکیده: آیت الله محمّد هادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری الجامع»، برای تبیین مبنای خود در شیوهٔ گزینش احادیث تفسیری، به ده حدیث از پیامبر و ائمه علیهم السلام استناد کرده که براساس آن،اقوال صحابه و تابعین، حجّیّت و اعتبار کامل دارند. نویسنده، این مقاله را در نقد و بررسی این نظریه نوشته و این احادیث را از دیدگاه سند و دلالت، بررسی و نقد می‌کند.

کلید واژه: معرفت، محمّد هادی / التفسیر الاثری / صحابه / تابعین / تفسیر مأثور.

اشاره

آیت‌الله سند در گفتاری که ترجمهٔ آن در شمارهٔ ۲۴ سفینه درج شد، دربارهٔ صحابه و حجّیّت صحابه و حجیّت کلام آنها از دیدگاه تاریخی و تحلیلی

---

*. کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

بررسی‌هایی ارائه کرد. این گفتار، شامل بررسی ده حدیث است که برخی از صاحب‌نظران، آنها را دلیل بر حجیّت قول صحابه دانسته‌اند و بر همان اساس، آن کلمات را، در شمار منابع «تفسیر اثری» جای داده‌اند.

مقدّمه

براساس نصوص دینی، ما اجازه نداریم به سخن هیچ‌کس دربارهٔ معرفت دینی اعتماد کنیم، مگر بعد از آن‌که با دلیل، حجّیّت کلامش اثبات گردد، آن هم با دلائل قطعی ازکتاب خدا و سنّت قطعی.خدای متعال فرمود: ﴿**و ما آتاکم الرسول فَخذوهُ و ما نهیٰکُم عنه فانتهوا**﴾ (حشر (۵۹) / ۷) «*هرچه راکه رسول خدا به شما بدهد، آن را بگیرید. و هرچه راکه از آن منع کند، از آن بازایستید.*»

این حقیقت در آیات دیگر در سخن خدای متعال نیز آمده است، ازجمله: ﴿**اطیعوا الله و اطیعوا الرسول**﴾ (۵ بار در قرآن آمده) (*از خدا و پیامبر اطاعت کنید.*) ﴿**لکم فی رسولِ اللهِ اسوةٌ حسنةٌ**﴾ (۳ بار در قرآن آمده) (*پیامبر خدا برایتان الگویی نیکوست.*) ﴿**ما ضَلّ صاحبکم و ما غویٰ و ما ینطق عن الهویٰ إن هو الّا وحیٌ یُوحیٰ**﴾ (نجم (۵۳) / ۴ـ۲) «*همراه شما (پیامبر) گمراه نشده و به راه غلط نرفته است. و آنچه که می‌گوید، هوای نفس نیست، فقط وحی است که فرستاده می‌شود.*»

به علاوهٔ این آیات متعدد، معجزات محکم و فراوانی که از ایشان نقل شده، دلالت بر حجّیّت سخن پیامبر دارد.

همین سان، باید عمل به سخنان ائمهٔ طاهرین را واجب بدانیم، سخنانی که صحّت و اعتبارشان برای ما به اثبات رسیده است. این پیروی ما از ائمه علیهم‌السلام، با استناد به ادلّهٔ قطعی ازکتاب و سنّت است که حاکی از عصمت آنها نیز می‌باشد، مانند:

ـ آیهٔ تطهیرکه دلالت بر عصمت آنان از هر خطائی است.

ـ آیهٔ ولایت‌که ولایت علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در امتداد ولایت خدا و رسولش برمی‌شمارد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

ـ حدیث غدیر که دلالت بر اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کند، ولایت و اولویّتی که هیچ فرقی با ولایت پیغمبر ندارد و اهل بیت او نیز بعد از او همین ولایت را دارند.

ـ حدیث ثقلین که ائمه را هم‌سنگ قرآن معرفی کرده و امنیّت و عدم سقوط امّت درگمراهی را درگرو قبول کلامشان شناسانده، و بسیاری آیات و احادیث متواتری که بین فریقین وجود دارد.

امّا حجّیّت سخن غیر اهل‌البیت ـ از صحابه و تابعین ـ اثبات نشده و هیچ آیه‌ای از آیات قرآن و یا حدیثی از سنّت برای دلالت به آن وجود ندارد. بلکه حتی در کتاب و سنّت، دلائلی برخلاف آن وجود دارد، ازجمله این سخن خدای متعال. ﴿**أفإن ماتَ أو قُتِل انقلبتم علی أعقابکم**﴾ (آل عمران (۳) / ۱۴۴) *«اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته‌تان بازمی‌گردید.»* که این آیه احتمال مرتدّ شدن برخی صحابه راگوشزد می‌نماید، و احادیثی که در این خصوص نقل شده، پیش‌بینی و احتمال مرتدّ شدن را به واقعیّت تصدیق می‌کند.

چنانکه حدیث معروف «حوض» از سنت نبوی، ارتداد بعضی از صحابه بعد از پیامبر و این که آنان به قهقرا بازخواهند گشت را تأیید نموده است، به گونه‌ای که فقط شمار اندکی، از آتش دوزخ رهایی خواهند یافت. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم و غیر اینها نقل شده است.

سخنان علامه طباطبایی در این مورد

علامه طباطبایی عدم حجّیّت اقوال صحابه و تابعین را در مواردی از تفسیرش بدیهی می‌داند. در اینجا چند نمونهٔ سخنان ایشان را ذکر می‌کنیم:

۱. وی در مقدمهٔ تفسیرش گوید: *«حجّیّتی در اقول صحابه و تابعین نیست و نظراتشان به خاطر اختلاف فاحشی که با هم دارند، حجّیّت مقبولی ندارد.»* (تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۲. در توضیح روش تفسیری خود گوید: «*روایات وارده از مفسران صحابه و تابعین، به دلیل چندگانگی و تناقض که در آنها وجود دارد، هیچ حجّت و برهانی برای شخص مسلمان نیست.*» (همان، ۱ / ۱۳)

۳. در بیان علّت ساختن کعبه در تفسیر آیهٔ ﴿**و یرفع ابراهیم القواعد**﴾ «*هنگامیکه حضرت ابراهیم پایه‌های کعبه را بلند می‌ساخت.*» با اشاره به روایات مربوط گوید: «*یقیناً منظور و مقصودمان، روایاتی است که به مصادر و منابع عصمت می‌رسند، مثل روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین علیهم السلام. باید دانست که غیر آنان ـ چه مفسران صحابه و چه تابعین ـ جایگاهی همچون بقیّهٔ مردم دارند و کلامشان مشتمل بر تناقض است.*» (همان، ۱ / ۲۹۳)

آیت‌الله محمّدهادی معرفت در کتاب «التفسیر الاثری»، در برابر این نظر، برای اثبات حجّیّت سخنان صحابه و تابعین، به روایاتی استناد کرده که در این گفتار، ده روایت از کتاب فوق، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. حدیث اوّل

راوندی از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که پیامبر فرمود: «من مایهٔ امانم برای اصحابم... و اصحابم امان برای امّتم... و این دین پیوسته بر ادیان دیگر غالب است تا زمانی که میان شما کسانی باشند که مرا دیده‌اند.»[1] (التفسیر الاثری الجامع: ۱ / ۱۰۱ـ۱۰۲ نقل از: نوادر راوندی: ۱۴۶ حدیث ۱۹۹؛ بحارالانوار ۲۲: ۳۰۹ ح ۱۱؛ طرائف ابن‌طاووس: ۴۲۸؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۸۳، کتاب فضائل الصحابة، باب ان النبی امان لأصحابه و أصحابه امان للأمة)

۱. از این عبارت چنین مستفاد می‌شود که از نظر پیامبر، صحابه پیامبر کسانی هستند که فقط آن حضرت را دیده باشند. آیا صِرف دیدن پیامبر، برای اقتدا کردن به آن و پذیرفتن سخنان ایشان ـ آنچنان که اهل سنّت می‌گویند ـ کافی است؟

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

نقد و بررسی

۱ـ۱ـ به تمام مطالب کتاب نوادر (که حدیث از آن نقل شده است) نمی‌توان اعتمادکرد. آیت‌الله‌خوئی سخن محدّث نوری رادر فضیلت راوندی مؤلف نظر در نقل‌کرده و می‌افزاید: «*بدون هیچ شکّ و شبهه‌ای راوندی شأن والا، منزلت رفیع، جایگاه علمی و وثاقت مسلّم دارد. این کلام را چند تن از تراجم‌نگاران تصریح کرده‌اند. امّا اعتبار این کتاب برای ما آشکار نشده است، زیرا در اسناد آن کسانی هستند که وثاقت آنها اثبات نشده است، مثل عبدالواحدبن اسماعیل، یا فردی مجهول الحال همچون محمّدبن حسن تمیمی بکری*» (مصباح الفقاهة، ۱ / ۱۳۵ (ط.ج)، ۱ / ۲۲۱)

۱ـ۲ـ این کتاب، همان کتاب جعفریّات و اشعثیات است، چنان‌که شیخ آقابزرگ تهرانی زیر عنوان کتاب «روایة الانباء عن الآباء» گوید: «به هرحال، «الاشعثیات»، «الجعفریات»، «کتاب نوادر» و «روایة الآبناء عن الآباء»، همهٔ یک‌کتاب هستند. چون نویسنده‌کتابش را به اسم خاصّی ننامیده، از آن با این عناوین یاد می‌شود.» (الذریعة، ۱۱ / ۲۵۸)

تمام مطالب کتاب جعفریّات نزد اصحاب امامیه اعتباری ندارد، همان‌سان که آیت‌الله‌خوئی گوید: «*مضمونِ روایات دعائم، در کتاب جعفریّات نیز آمده و ما در روزگاران گذشته به آن اعتماد می‌کردیم. ولی اکنون از آن نظر برگشته‌ایم.*» (کتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۸)

آیت‌الله خویی درکتاب نکاح از شرح عروة گوید: «*سند این کتاب غیرموثق است، گرچه محدّث نوری بر صحّت آن اصرار ورزیده است، امّا بر این نظر، هیچ دلیلی نیست.*» کتاب النکاح، ۲ / ۵۸)

وی در جای دیگری از کتاب طهارت گفته است: «*در سند کتاب، موسی‌بن اسماعیل وجود دارد که به وثاقتش درکتب رجالی اشاره‌ای نکرده‌اند، بنابراین اعتمادی بر او نیست.*» کتاب الطهارة، ۱ / ۱۱۹)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۱ـ۳ـ علاوه بر تمام اینها، در سندی که قطب‌الدین راوندی در اوّل کتابش ذکر کرده، تعدادی افراد مجهول وجود دارد:

اوّل. عبدالواحدبن اسماعیل‌بن احمد رویانی: او از مشایخ عامه است، چنان‌که ذهبی در شرح حالش صراحتاً گفته: «*او شیخ شافعی‌ها بوده و در کسب علم حدیث و فقه کوچید. مدتی نزد بخاری فقه آموخت، در فقه برجسته شد و مهارت یافت و مناظره کرد و تصانیف مشهوری نگاشت. و می‌گفت: اگر تمام کتابهای علماء شافعی بسوزد، همهٔ آنها را از حافظه‌ام املاء خواهم کرد. کتاب «البحر» در مذهب را دارد که بسیار طولانی و پرفایده است. هم‌چنین کتاب «مناصیص الشافعی» را نگاشت. در آخر سال ۴۱۵ زاده شد و در روز جمعه ۱۱ محرم ۵۰۱ در مسجد آمل به قتل رسید. ملحدان (یعنی اسماعیلیه) او را کشتند و نظام‌الملک او را بسیار بزرگ می‌داشت.*» (سیر اعلام النبلاء، ۱۹ / ۲۶۰)

دوم. محمدبن حسن تمیمی: او مجهول است که نام او در جوامع رجالیّ امامیّه ذکر نشده است، همانطور که محدّث نوری گفته است: «*برای شیخ ابوعبدالله محمّدبن حسن تمیمی بکری، شرح حالی نیافته‌ام.*» (خاتمه المستدرک، ۱۹ / ۱۷۷)

سوم. سهل‌بن احمد دیباجی: به وثاقت او تصریح نشده، بلکه نجاشی گفته است: «او اشکالی ندارد، امرش را خیلی مخفی نگه می‌داشت، سپس در آخر عمرش مذهب (تشیّع) را آشکار کرد.» (رجال نجاشی، ۱ / ۴۱۹ رقم ۴۹۱)

علامه حلّی از ابن غضائری نقل می‌کند: «*او احادیث را جعل می‌کرد و از افراد مجهول روایت می‌کرد. مواردی را که از اشعثیات نقل کرده، اشکالی بدان نیست و به عبارت دیگر همین‌گونه هرکسی که مطالبی مانند آن روایت کند.*» (رجال العلاقه، ۸۱ رقم ۴)

چهارم و پنجم. اسماعیل‌بن موسی و موسی‌بن اسماعیل: هر دو مجهول هستند. (جامع الرواة، ۱ / ۱۰۳ و ۲ / ۲۷۱ ؛ معجم رجال الحدیث، ۲ / ۲۷۱ و ۲۰ / ۱۹)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۲. حدیث دوم

پیامبر فرمود: «همواره در میان شما کسی هست که مرا دیده باشد.» شاید معنای این سخن، کسانی باشند که حضرتش را در سرچشمهٔ علمش و سرمنشاء شریعتش دیده باشند. از کسانی که از آن حضرت حدیث کرده و روایت می‌کند و به خوبی می‌رساند انتقال می‌داده و در طول زمان آن را به خاطر سپرده است.» آیة‌الله معرفت، سخن خود را با این حدیث تأییدکرده که پیامبرﷺ فرموده است: «بار این دین را در هر نسلی اشخاصی عادل بر دوش می‌کشند که تأویل ابطال‌گران و تحریف غلوکنندگان و جعل نادانان را دور می‌سازند.» سپس در حاشیه گفته است: «کشّی در رجالش به اسناد صحیح خود، آن را روایت کرده است.» (التفسیر الاثری، ۱۰۲. وی حدیث را از رجال کشی ۱: ۱۰ و بحارالانوار، ۲ / ۹۲ نقل کرده است.)

نقد و بررسی

این سخنان از چند جهت مخدوش است:

۲ـ۱ـ در سند این حدیث، علی‌بن محمّدبن فیروزان قمی است که دربارهٔ وی توثیقی وارد نشده است. (جامع الرواة، ۱ / ۶۰۱؛ معجم‌الرجال، ۱۲ / ۱۵۸؛ رجال طوسی، ۴۷۸ رقم ۷)

۲ـ۲ـ(برمبنای صحّت سند) منظور از اینان، همان علماء شیعهٔ امامیه هستند که علم را از اهل بیت‌علیهم‌السلام برگرفته‌اند. چنانکه کلینی از محمّدبن یحیی، از احمدبن محمدبن عیسی، از محمّدبنخالد، از ابی‌الختری روایت کرده که امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: «دانشمندان، وارثان انبیاء هستند، چراکه پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشته‌اند، بلکه احادیثی از احادیثشان را به میراث نهاده‌اند. هرکس چیزی از آن برگرفت، بهره‌ای بسیار برده است. بنابراین به این علم خود بنگرید که از چه کسی آن را کسب کرده‌اید، زیراکه در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، عادلانی هستند که تحریفِ غلوکنندگان و جعل دروغگویان و تأویل جاهلان را دفع می‌کنند.» (کافی، ۱ / ۳۲، ح ۲؛ بصائرالدرجات، ۳۰ / ۱)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

در بعضی از روایات تصریح شده است که مراد از اینان، اصحاب ائمّه هستند که علم شریعت را از اهل بیت رسول خدا برگرفته‌اند، یعنی کسانی که در حدیث ثقلین به آنها وصیت شده است. این نکته در روایتی دیگر از کشّی آمده است: «... به وسیلهٔ آنان، خداوند هر بدعتی را برمی‌دارد. و آنها جعل اِبطال‌گران و تأویل غلوکنندگان را از این دین دفع می‌کنند. سپس گریست، گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ گفت: کسانی که درود و رحمت خداوند در حیات و مماتشان بر آنان باد، مثل بُرید عِجلی، زرارة، ابوبصیر و محمّدبن مسلم... (رجال کشّی: ۱ / ۳۴۹ رقم ۲۲۰)

۳. حدیث سوم

متقی هندی روایت کرده که زاذان گفت: یک روز مردم نزد علی‌علیه‌السلام بودند، به او چنین گفتند: ای امیر مؤمنان! دربارهٔ یارانت برایمان سخن بگو. گفت: از کدام یارانم؟ گفتند از یاران پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله. گفت: تمام اصحاب پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، اصحاب من نیز هستند، کدام یک مورد نظر شماست؟ گفتند: گروهی که می‌بینم از آنها به خوبی یاد می‌کنی، و برایشان درود می‌فرستی، و با گروهی دیگر (که چنین ذکر خیری از آنها نداری) تفاوت دارند. گفت: کدامشان؟ گفتند: عبدالله‌بن مسعود. گفت: او سنّت می‌دانست، قرآن می‌خواند، و علم، او را بسنده است. سپس قرآن نزد او ختم شد. گفتند: حذیفه چطور؟ گفت: آگاهی داشت. و دربارهٔ مشکلات و معضلات سؤال می‌کرد تا اینکه به خوبی می‌فهمید. اگر پیرامون مشکلات و معضلات، از او می‌پرسیدید، وی را نسبت به مشکلات عالم می‌یافتید.

گفتند: ابوذر چطور؟ گفت: علم را فراگرفت. بسیار سخت، به دین و علم، حریص و آزمند بود و بسیار می‌پرسید، آنگاه دریافت می‌کرد و قوی می‌شد تا جایی که ظرف وگنجایش علم او لبریز شد و در نهایت، سرشار گردید.

گفتند: سلمان چطور؟ گفت: شخصی از ما اهل بیت بود و به سوی ما اهل بیت نیز بازگشت، چه کسی برای شما همچون لقمان حکیم است؟ وی از علم پیشینیان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

آگاه شد و علم پسینیان را فراگرفت. کتاب پیشینیان و کتاب پسینیان را خواند. دریایی تمام نشدنی بود.

گفتند: عمار یاسر چطور؟ گفت: فردی بود که خداوند، ایمان را با گوشت، خون، استخوان مو و پوستش آمیخته بود، لحظه‌ای از حق جدا نشد. تا زمانی که زنده بود، در کنار حق بود و شایسته نیست که آتش جهنم چیزی از او را دربرگیرد.

گفتند: در مورد خودت برای ما سخن بگوی. گفت: صبر کنید، خدا ما را بازداشته از اینکه خود را پاک و منزّه بدانیم. شخص گفت: امّا خدای متعال می‌فرماید: ﴿**و امّا بنعمةِ ربّك فَحَدّث**﴾ «*نعمت پروردگارت را بازگوی.*» ایشان گفت: من دربارهٔ نعمت پروردگارم سخن می‌گویم، هنگامی که (از پیامبر) می‌پرسیدم، پاسخ می‌شنیدم و وقتی ساکت می‌شدم، برایم سخن گفته می‌شد (پیامبر برایم سخن می‌گفت). پس درون من علم فراوان و زیادی جمع گشته است. (التفسیر الاثری: ۱۰۲)

نقد و بررسی

در این روایت،تأملاتی وجود دارد.

۳ـ۱ـ از این روایت، عصمت صحابیانِ یاد شده به دست نمی‌آید، چه رسد به غیر ایشان که سخنی از آنان نیست. نهایت دلالت این روایت، فهم صحابه و نقل روایت از پیامبرﷺ است. این مطلب ارتباطی با حجّیّت سخنانشان به عنوان اتّصال به مصدر وحی ندارد.

۳ـ۲ـ مؤلّف محترم، قسمتی از حدیث را که با پیشداوری ایشان مناسب نبوده حذف کرده است. براساس منبع فوق، در حدیث امیرالمؤمنینؑ آمده است که گفتند: دربارهٔ حذیفه چطور؟ امیرالمؤمنینؑ پاسخ داد: «او نامهای منافقان را می‌دانست ـ یا تعلیم می‌داد ـ و دربارهٔ دشواری‌ها می‌پرسید تا دانا شود.»[1]

۱. علم – او علّم ـ اسماء المنافقین.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

می‌بینید که مؤلف، در قسمت حذیفه، کلام حضرت علی‌علیه‌السلام دربارهٔ اسماء منافقین را حذف کرده، زیرا که نقل این کلام دلالت بر آن دارد که در بین صحابه، منافقانی وجود داشتند؛ و این با خواستهٔ وی ـ که اثبات عدالت تمامی صحابه است ـ تضادّ آشکاری دارد. مؤلّف قبل از نقل این حدیث، گفته بود: «اینک این امام امیرالمؤمنین است که اصحاب رسول خدا را توصیف می‌کند به اینکه ایشان کامل بودند و خزانه داران علم پیامبر و جایگاه حکمتش و علمدارانِ او به دسته‌ای از مردم بودند.» (التفسیر الأثری، ۱۰۲)

همچنین دربارهٔ عبدالله‌بن مسعود در حدیث یاد شده آمده بود که حضرت فرمودند: «به سنّت خدا آگاه بود، قرآن را قراءت می‌کرد و علمش در این‌باره کافی بود (کفی به علما). سپس قرآن نزد او ختم شد. [راوی گوید:] مراد از عبارت «کفی به علما» را نفهمیدند که آیا این برای عبدالله کفایت می‌کند یا برای قرآن.»[1]

نویسنده از سخن امام‌علیه‌السلام، آخرین جمله یعنی کلام راوی (مراد از عبارت...) را انداخته است، در حالی که امانت علمی اقتضاء می‌کند که آنچه که در منبع قید شده، عیناً ذکر گردد، خواه آن مطلب، از کلام امام باشد یا از توضیحات راوی.

۳ـ۳ـ روایت دلالت می‌کند بر اینکه امام، تعداد خاصّی از صحابه را مدح می‌کند نه همهٔ آنها را، چنان‌که در کلام سائل آمده است: *«کسانی را می‌بینیم که از آنها به خوبی یاد می‌کنی. در حالی که آنان ممدوح تو هستند نه تمام قوم (صحابه).»*

با وجود ضعف سند روایت و به فرض صحّت آن، نهایت مطلبی که از آن فهمیده می‌شود، این است که امام‌علیه‌السلام تنها همین پنج نفر از صحابه را ستوده است، و صحیح نیست که به جای واژهٔ **«دون القوم»** مدح دیگران اضافه شود.

۳ـ۴ـ روایت، مُرسَل است و در کتاب کنزالعمّال برایش سندی ذکر نشده است.

---

۱. شگفتا! این جمله در مورد کسی بیان می‌شود که پیمان غدیر را شکسته و بر ولایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام استقامت نداشت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۵۲

۵ـ۳ـ این روایت را شیخ صدوق در کتاب امالی آورده، با سند ضعیف، که با وجود چنین سندی با آنچه که در کتاب کنزالعمّال آمده، اختلاف زیادی دارد. متن حدیث امالی چنین است:

عبدالله‌بن حسن مؤدب، از احمدبن علی اصفهانی، از ابراهیم‌بن محمد ثقفی، از ابوغسان نهدی، از یحیی‌بن سلمة‌بن کهیل از پدرش از ابی‌ادریس، از مسیب‌بن نجبه، که به امام علی علیه‌السلام گفتند: دربارهٔ اصحاب محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برایمان سخن بگو، در مورد ابوذر غفاری بگو. فرمود: از دانش و بینش آگاه شد و به آن تکیه کرد و آن را به شکل استواری به بند کشید.

گفتند: حذیفه چگونه بود؟ فرمود: اسماء منافقان را می‌دانست.

گفتند: عمار یاسر چطور؟ پاسخ داد: شخص با ایمانی بود که ایمان در تمام تار و پودش نفوذ کرده بود.

گفتند: دربارهٔ عبدالله‌بن مسعود چه می‌گویی؟ پاسخ داد: قرآن را قرائت کرد، پس قرآن نزد او نازل شد. گفتند: دربارهٔ سلمان فارسی برای ما سخن بگو. فرمود: دانشِ پیشینیان و پسینیان را درک کرد. دریایی است که به پایان نمی‌رسد و او از ما اهل بیت است. گفتند: دربارهٔ خودت برای ما بگو، ای امیرالمؤمنین. حضرتش در پاسخ، با اشاره به رابطهٔ علمی خود با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من هنگامی که می‌پرسیدم، پاسخ می‌شنیدم. و زمانی که ساکت می‌شدم، به سخن گفتن با من آغاز می‌گشت. (امالی شیخ صدوق: ص ۳۲۴، بحار، ج ۲۲، ص ۳۱۸)

اشکالات حاکی از ضعف سند این حدیث:

اوّل. عبدالله‌بن حسن مؤدِّب: شیخ طوسی نام وی را ذکرکرده ولی در زمرهٔ کسانی که روایت نکرده‌اند و توثیق نشده‌اند، آورده است. بنابراین او مجهول است. (رجال طوسی: ۴۸۴ رقم ۴۶)

دوم. احمدبن علویّه اصفهانی، شیخ طوسی او را در طریقهٔ روایتی خود تا ابراهیم‌بن محمّد ثقفی در فهرست یادکرده و مجهول است. (الفهرست، ص ۶ / رقم ۷ ؛

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

رجال نجاشی، ص ۱۶ / رقم ۱۹ ؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۴ ؛ معجم الرجال، ج ۲، ص ۱۵۱)

سوم. ابوغسان نهدی که از رجال عامّه است و او را توثیق کرده‌اند. (تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۷۶ / رقم ۵۷۲۸) البتّه عاملی در حدیث شکّ وارد کرده و می‌گوید حدیث، مشتمل بر ذکر نام عبدالله‌بن مسعود است که او پیرو اهل‌البیت علیهم‌السلام نبوده است.

چهارم. یحیی‌بن سلمة‌بن الکهیل. یحیی‌بن معین وی را ضعیف‌الحدیث می‌داند. تِرمذی هم گفته در حدیثش تضعیف می‌شود. ابن‌عدی گفته حدیثش ترک می‌شود. (تهذیب الکمال: ج ۳۱، ص ۲۶۱ رقم ۶۸۳۸). او نیز از رجال عامّه است.

با وجود این، مؤلّف همهٔ اینها را نادیده گرفته و بعد از نقل حدیث، می‌گوید: *«پس آیا کسی مانند این بزرگانِ از اصحاب بود، هنگامی که سخن از علم و فقه (فهمیدن) دین و فهم کتاب می‌رفت؟ آیا کسی بود که از بازگشت کلام گوارای سیراب کنندهٔ او بازایستد یا شادی به شنیدن آن نغمه‌های هماهنگ را از دست دهد؟»* (التفسیر الأثری، ص ۱۰۳)

می‌بینیم قاعده مهمّی را براساس این حدیث بنا نهاده که از نظر سند و دلالت ضعیف است.

۴. حدیث چهارم

امام علی علیه‌السلام فرمودند: *«وصیّت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبرتان... و ایشان کسانی هستند که بعد از پیامبر، بدعتی پدید نیاورده‌اند و رسول خدا نسبت به آنها وصیّت کرده است.»* (الأمالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳، ح ۱۱۵۷)

نقد و بررسی

این روایت را شیخ صدوق با این سند روایت کرده است: جماعتی از ابی‌مفضل برای ما خبر داده‌اند از فضل‌بن محمّدبن مُسیب ابومحمد بیهقی شعرانی در جرجان، از هارون‌بن عمروبن عبدالعزیزبن محمّد ابوموسی مجاشعی از محمّدبن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

جعفربن محمّد از پدرانش که برایمان حدیث گفت از امیر مؤمنان علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

چند نکته دراینجا قابل توجّه است.

۴ـ۱ـ روایت دلالت بر حجّیّت آنان نمی‌کند، چراکه نمی‌توان گفت که آنان تنها بر مبنای وحی سخن گفته‌اند.

۴ـ۲ـ سند آن ضعیف است زیرا:

اوّل. فضل‌بن محمّدبن مسیب مجهول است و در جوامع رجالی ما ذکر نشده، بلکه از علماء عامّه است. ذهبی وی را در تذکرة الحُفاظ با لفظ حافظ و امام وصف کرده است. (مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۲۰۹ ؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۷)

دوم. هارون‌بن محمّد مجهول است. (معجم‌الرجال، ج ۲۰، ص ۲۵۰)

۴ـ۳ـ مؤلّف از این روایت نیز، آنچه راکه با منظور وی منافات داشته حذف کرده است. اینک تمام روایت رادر امالی بنگرید: «*وصیّت می‌کنم شما را به اصحاب پیامبرتان. آنان را سبّ و لعن نکنید. ایشان کسانی‌اند که بعد از او بدعتی ننهادند و به عنوان بدعت‌گذار ظاهر نشدند، چراکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان وصیّت کرده است.*» (امالی شیخ طوسی، ص ۵۲۳)

می‌بینیم که نویسنده، کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که گفته‌اند «آنان را سبّ و لعن نکنید»، حذف کرده است. این سخن نتیجهٔ وصیّت به آنان است نه حجّیّت قولشان که نویسنده پنداشته و خواسته است این مطلب را القاء کند. همچنین ظاهراً جملهٔ «بعد از او بدعت نیاوردند» (**لم یأتوا محدثاً**) به این صورت باشد که «**و لم یؤوا محدثاً**» *(آنان به بدعت‌گذار، پناه نداده‌اند.)*

۴ـ۴ـ ظاهراً این روایت، همان سفارش مولایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام و خاندان اوست که آن را ثقةالاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی ذکر کرده‌اند، بدین‌گونه: «*خدا را دربارهٔ اصحاب پیامبرتان در نظر بگیرید، همان کسانی*

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

*که بدعتی نیاوردند و پناهگاه بدعت‌گذاران نشدند، چراکه رسول خدا*ﷺ *به آنان سفارش نمود و بدعت‌گذار ـ از آنها و غیر آنها ـ و نیز هرکسی که به بدعتگذاران پناه دهد، لعن کرد.* (کافی، ج ۷، ص ۵۲ ؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۱ ؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۷۷ ؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۹ ؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۶ و ج ۷۴، ص ۴۰۵)

شیخ محقق محمّدباقر محمودی کلام و تحلیلی زیبا در کتاب خود ذیل این روایت دارد که علاقه‌مندان باید به آن مراجعه کنند. (نهج السعادة، ج ۸، ص ۴۸۴)

۴ـ۵ـ حضرت علی‌ؑ فرمود: *«و آنان کسانی‌اند که بعد از او بدعتی نگذاشتند و بعد از او پناهگاه بدعت‌گذاران نشدند.»* این کلام می رساند که پیامبرﷺ به کسانی سفارش کرده که بعد از حضرتش مرتکب بدعت و جعل حدیث نشده و از ایمان بیرون نرفته‌اند. آنان تعداد اندکی از صحابه بودند، همان‌گونه که در صحاح اهل سنّت، در چگونگی وقوع بدعت بعد از پیامبر و ارتداد آنان آمده و اینکه ـ بجز اندکی از آنها ـ به جهنم داخل می‌شوند. در صحیح بخاری آمده است، از ابوهریره از پیامبرﷺ (در ضمن گزارش از وضع قیامت) فرمود:

«در میان جماعتی ایستاده بودم که آنها را می‌شناختم. فردی از میان من و آنان خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی آتش جهنم. گفتم: گناهشان چیست؟ گفت: آنها بعد ازتو، به جاهلیّت خود بازگشته و مرتد شده‌اند. سپس به گروهی دیگر رسیدم که آنان را می‌شناختم. فردی از میان ما خارج شد. گفت: جلو بیا. گفتم: کجا؟ گفت: به خدا قسم به سوی جهنم. گفتم: گناه آنان چیست؟ گفت: آنان کسانی هستند که بعد از تو، به علّت بازگشت به عقب، مرتد شده‌اند. گمان نمی‌کنم که کسی از میانشان خلاصی یابد، مگر همانند گوسفندانی فراموش شده. (صحیح بخاری، ج ۷، ۲۰۷ (۱۲۵۹، رقم ۶۵۸۷)؛ کتاب الرقاق، باب فی الحوض)

در تأیید این حدیث باید به اعتراف بعضی از صحابه اشاره شود به اینکه بدعتهایی از جانب ایشان به وقوع پیوسته است. چند مورد آن عبارت است از:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

الف ـ براءبن عازب:

بخاری از علاءبن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت: براءبن عازب را ـ که خداوند از او و پدرش خشنود باد ـ دیدم. به او گفتم: خوشا به حالت! همدم پیامبرﷺ شدی و با او زیر درخت، بیعت نمودی (بیعت رضوان)! گفت: پسر برادرم! تو نمی‌دانی که بعد از او، ما چه بدعتهایی پدید آوردیم. (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۵ (۷۹۰ رقم ۴۱۷۰) ؛ کتاب المغازی، باب غزوة الحدیبیة ؛ مقدمة فتح الباری، ابن‌حجر، ۴۳۳)

براءبن عازب از بزرگان و پیشگامان صحابه است و در شمار نخستین کسانی است که با پیامبرﷺ زیر درخت بیعت کرده است. با این همه، بر ضد خودش و دیگر صحابه شهادت می‌دهد که بعد از وفات پیامبرﷺ بدعت گذاشته‌اند.

ب ـ ابوسعید خدری:

ابن‌حجر به اسناد خود، از علاءبن مُسیب از پدرش از ابوسعید روایت کرده که به او گفتیم: دیدار رسول خداﷺ و همدمی با او گوارایت باد! گفت: تو چه می‌دانی که ما بعد از او چه بدعتهایی گذاشته‌ایم. (الاصابة: ج ۳، ص ۶۷ ؛ و با اختلاف مختصر در الفاظ: تاریخ مدینة دمشق: ج ۲۰، ص ۳۹۱ (دو روایت)

همچنین در الکامل، عبدالله‌بن عدی، ج ۳، ص ۶۳، شرح حال خلف‌بن خلیفة آمده که او گفت: «مسلّماً این گواهی مهمّ، از صحابی‌ای بزرگ است که دست کم با خودش و مردم به صراحت سخن می‌گفت.

ج ـ عایشه ام‌المؤمنین:

عایشه نیز قبل از مرگش این چنین اعتراف کرده است که بعد از رسول خداﷺ بدعت گذاشته است، چنانکه حاکم نیشابوری از قیس‌بن ابی‌حازم روایت کرده که عایشه ـ در حالی که با خودش نجوا می‌کرد که همراه رسول خداﷺ و ابوبکر در خانه‌اش دفن شود ـ گفت: امّا من بعد از رحلت رسول خدا بدعت آوردم، پس مرا با همسران پیامبر دفن کنید. بدین لحاظ در بقیع دفن شد. (حاکم گوید:) این حدیث به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

شرط شیخین (مسلم و بخاری) صحیح است گرچه آن را ذکر نکرده‌اند. (المستدرک علی الصحیحین: ج ۴، ص ۶ و همینطور ذهبی آن را تصحیح کرده است در تلخیص مستدرک)

مؤیّد این مطلب، خبری است که از عایشه وارد شده که گفت: زمانی که رسول خدا ﷺ رحلت کند، تمامی عرب مرتدّ می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد. (البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۳)

ابن‌عساکر از او روایت کرده است که: زمانی که فوت شود (یعنی رسول خدا ﷺ)، همگی عرب مرتد می‌شوند و نفاق بالا می‌گیرد و تمام اصحاب محمّد ﷺ ماهیت خویش را نشان داده و مرتدانی می‌شوند که همگی یا برخی، در هر ناحیه از شبه جزیره عربستان از دین خارج می‌شوند و یهودیان و مسیحیان گردن می‌کشند و نفاق در مدینه و پیرامون آن پا برجا می‌ماند. (تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۰، ص ۳۱۴)

کمترین نتیجه‌ای که ازاین روایت به دست می‌آید، مخالفت مردم با پیامبر بعد از رحلت حضرتش در مهمترین واجبات است، همچنان که ابن‌اثیر و ابن‌منظور آورده‌اند. (النهایة ۲: ۲۱۴ ؛ لسان العرب (مادّهٔ «ردد»))

د ـ از عمروبن ثابت در تأیید این مضمون روایت شده که گفت: وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت، تمام مردم بجز پنج تن کافر شدند. (تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۵۷ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹ ؛ سؤالات الآجری لأبی داود، سلیمان‌بن الأشعث، ج ۱، ص ۳۴۱ ؛ البدایة و النهایة، ج، ۶، ص ۹۱)

ظاهر سخن علماء دربارهٔ عمروبن ثابت، این است که او، امین و متدین است و احادیثش صحت دارد، چنان که ابن‌حجر در شرح حالش تصریح کرده است:

«او در حدیث بسیار راستگو است و از ابن‌داود روایت شده که احادیث او صحت دارد. و در جایی دیگر گفته که در سخنانش حدیث مُنکَر (ناآشنا) نیست. ولی از ابی‌حاتم آمده که «حدیثش را می‌نویسد در حالی که فاسد الرأی و شیعه‌ای سخت متعصب است.» (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

علّت اینکه برخی از آنها حدیث او را ضعیف می‌دانند، فقط بخاطر تمایل او به امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنان‌که در کلام ابن‌حجر به نقل از ابی‌حاتم خواندیم. ابن‌حجر همچنین از ابن‌عقیل آورده که او رافضی خبیثی است. (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۹)

«ابن‌سعد گفت که او شیعهٔ افراطی بود.» و عبدالله‌بن احمد از پدرش نقل کرد که او به عثمان بد می‌گفت، لذا ابن‌مبارک حدیثش را ترک کرد. ساجی گفت: نکوهیده است و به عثمان بد می‌گفت و علی را بر شیخین (ابوبکر و عمر) مقدّم می‌داشت. عجلی گفت: *«شیعه‌ای سخت متعصّب است و در شیعه بودن غلوّ می‌کند و حدیثش بی‌اساس است. بزّار گفت: به شیعه تعصّب داشت و مذهب خود را ترک نمی‌نمود.»* (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۰)

۵. حدیث پنجم

در تفسیر ابوالفتوح رازی نقل می‌کند که امام رضا علیه السلام از پدرش امام کاظم و او از پدرش امام صادق علیهم السلام روایت کرد که فرمود: آل محمّد بر این مطلب اجماع دارند که دربارهٔ اصحاب پیامبر بهترین سخن را بگویند. (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۹)

در حاشیه، تمام حدیث این‌چنین نقل شده است: امام علی‌بن موسی‌الرضا از پدرش امام کاظم و از پدرش امام صادق علیهم السلام روایت کرد که فرمود: *«آل محمّد علیهم السلام بر این سخن همداستان‌اند که بسم‌الله الرحمن الرحیم آشکار ادا شود، و قضای نماز شبی که فوت شده در روز و قضای نماز روزی که فوت شده در شب ادا شود، و دربارهٔ یاران پیامبر، بهترین سخن را بگویند.»*

آقای معرفت می‌افزاید: ببینید که چگونه حُسن قول به صحابه را مظهر و نماد اهل بیت قرار دادند، نظیر آشکارا بیان کردن **بسم الله الرحمن الرحیم**. (التفسیر الاثری، ۱۰۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

نقد

بر این سخن اشکال‌هایی وارد است:

۵ـ۱ـ وی در اینجا به استدلالی سُست چنگ زده و به روایتی استناد کرده است که نه دلالت بر مطلب دارد و نه از نظر سند چیزی را اثبات می‌کند، با این استدلال نمی‌توان سخن محکم و استوار کتاب خدا و سنّت اهل بیت را رها کرد.

حوادثی که پس از پیامبرﷺ اتفاق افتاد، عمده برپاکنندگان این حوادث از صحابه بوده‌اند، چگونه می‌توان دربارهٔ آنها قضاوت کرد. حوادثی مانند سوزاندن درب منزل فاطمه زهراعليها السلام و هجوم به منزل آن حضرت و شکستن پهلوی ایشان و سقط فرزند آن حضرت (محسن) و یا جنگ جمل، جنگ صفین و حتّی ماجرای کربلا. درباره رفتاره و سیره شیخین آیا علی‌علیه السلام در روز شورا، در پاسخ به عبدالرحمان‌بن عوف، سیرهٔ شیخین را باطل ندانست؟ و پرسش‌های فراوان دیگر که پیرامون این حدیث وجود دارد.

۵ـ۲ـ روایت، مرسل است (سند ندارد).

۵ـ۳ـ مُحدّث نوری این روایت را از تفسیر ابوالفتوح رازی نقل کرده، در حالی که این جمله که «درباره اصحاب پیامبر بهترین قول را بگویند» در آن نیست. (مستدرک الوسایل، ج ۴، ص ۱۸۹)

۵ـ۴ـ این روایت در کتب عامّه آمده، ازجمله در کتاب تاریخ دمشق با این سند و با این متن: «ابوالفضل محمّدبن عمربن یوسف از طریق اجازه خبرداد که ابوالغنائم عبدالصمدبن مأمون ما را آگاه کرد. از سوی دیگر ابوعبدالله مقری از ابوالفضل‌بن کریدی از ابوالحسن عتیقی آگاه کرد ما را که آن دو (ابوالحسن و ابوالغنائم) گفتند: ابوالحسن دارقطنی از احمدبن محمدبن عتبه از ابراهیم‌بن حبیب از عمرو از جابر از محمّدبن علی (امام باقرعليه السلام) به ما خبر داد که گفت: بنی‌فاطمه قبول کردند که در حق ابوبکر و عمر بهترین سخنی را که ممکن است بگویند. (تاریخ دمشق، ج ۵۴،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

ص ۲۸۴؛ به نقل از او: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۶، به صورت مرسل)

دربارهٔ این روایت می‌گوییم که سند آن ضعیف است، زیرا ابوالفضل‌بن کریدی و احمدبن محمّدبن عتبه، مجهول‌اند و شرح حالی برای آنها در جوامع رجالی شیعه و سنی ذکر نشده است.

۵ـ۵ـ شهید نورالله شوشتری این روایت و روایات دیگری از ابن‌حجر را در این باب نقل نموده است. سپس به آنها پاسخ داده، به گونه‌ای که راه را بر هر عذر و بهانه‌ای ببندد. اینک به متن کلام او بنگرید:

«(ابن‌حجر گوید:) از محمد باقر حدیث رسیده که فرمود: بنی‌فاطمه (رضی‌الله عنهم) اجماع کرده‌اند که بهترین سخنی را که می‌شود گفت، درباره‌ی شیخین بگویند.

من (نورالله شوشتری) در پاسخ می‌گویم: آنچه در این باب، از بزرگان اهل بیت نقل کرده، (بیهوده است مانند) ادّعای زنده کردن مرده یا روشنی بخشیدن به چراغش بدون روغن می‌ماند که یا بهتانی ناشی از تعصب است یا اینکه بر مبنای تقیّه از امام معصوم علیه‌السلام صادر شده است، چنانکه به یاری خداوند به زودی آشکار خواهیم نمود.

ظاهراً این استاد نادان و یاران دروغ پردازش، به خاطر حمایت مذهبشان، پنداشته‌اند که اگر خبری دروغین را جعل کنند که اسنادش به مولایمان امام باقر و امام صادق و یا به عبدالله المحض و پسرش نفس زکیه منتهی شود، شیعه به محض شنیدن و خواندن آن گمراه می‌شود و به صدق و درستی آن حکم می‌کنند و رجال اسنادش را می‌ستایند، اگرچه گناهکار باشند، آنگاه در تنگنای سکوت می‌افتند و برایشان تحمیل شرم‌آوری به بار می‌آورد.

و این جهالتی است که بر مردم مخفی نمی‌ماند و کوته فکری است که فقط از چنین کسی سرمی‌زند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگهِ توست عِرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری[1]

قاضی نورالله می‌افزاید: *این سخن که «بنی‌فاطمه اجماع کرده‌اند»*، می‌رساند که این کلام را برای دفع ضرری ذکر کرده که به آنان روی می‌آورد به این دلیل که آنها متّهم‌اند که دربارهٔ شیخین بهترین سخن را نمی‌گویند. و اگر مطالب یادشده را درنظر نگیریم، بی‌مناسبت نبود که در مقام تأکید (بر سخنش) بگوید: *«بنی‌هاشم اجماع کرده‌اند.»* تا این سخن، شامل بقیهٔ ذُرّیهٔ علی‌علیه‌السلام شود، اعمّ از آن‌که فاطمی باشد و یا غیر از آنان یعنی آل عباس و عقیل و جعفر و مانند آنها.

علاوه بر این باید افزود: ما علم قطعی داریم بر اینکه اجماع بنی‌فاطمه آن است که دربارهٔاحدی از مسلمانان جز به نیکویی سخن نگویند، پس تخصیص شیخین از میان تمام مسلمانان، و آنگاه در میان صحابه و سپس در میان خلفای چهارگانه چه وجهی دارد که در این میان، فقط شیخین مطرح شوند؟ اگر پرداختن به تهمت در شأن مسلمانان و هویدا ساختن ترس و تقیّه از طرف شیخین نبود که به عیب‌جویی از شیخین و بدگویی به آنها نمی‌پرداختند، چرا این تخصیص مطرح شود؟

باید بگوییم که هیچ شکّ و تردیدی نیست که بهترین گفتار در شأن شیخین، بیان بعضی ازکردارهای ناپسند آنهاست که متواتر و متداول به زبان شیعیان و غیرشیعیان است... پس روایت ذکر شده به نفع ماست نه به ضرر ما. (الصوارم المهرقه، ۲۳۹)

در سخن این شهید که خودش را در راه دفاع از حریم ولایت مولایمان امیرالمؤمنان فداکرد، پند وتذکری است برای کسی که گوش دل به کلام حق فرادهد و به حقائقش توجّه کند، در حالی که گواه باشد.»[2]

۱. قاضی نورالله در اینجا آورده: «أطرق کری، أطرق کری، انّ النعامة فی الوری.» این جمله، ضرب المثلی است به این مضمون که: «ای کوته‌نظر! ساکت باش، تو کجا و گفت و گو در باب این موضوع کجا؟» چون بیت حافظ را نزدیک به این مضمون یافتیم، همان را آوردیم. (مترجم)
۲. اشاره به آیهٔ ۳۷ سورهٔ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۶. حدیث ششم

شیخ صدوق به اِسنادش از اسحاق‌بن عمار، از جعفربن محمّد، از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: *«آنچه را که از کتاب خداوند عزّوجلّ دریافتید، باید به آن عمل کنید، هیچ عذری در ترکش برایتان وجود ندارد. و آنچه که در کتاب خداوند عزّوجلّ نیامده است و در سنّت من می‌باشد، هیچ عذری برایتان در ترک سنّت من نیست. و آنچه که در سنّت من نیامده است، به آنچه که اصحاب من گفته‌اند، اعتقاد داشته باشید؛ چرا که مَثَل اصحاب من در میان شما همچون ستارگانی است که هریک را بگیرید، هدایت می‌شوید.»* (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶ ؛ التفسیر الاثری، ۱۰۳)

نقد

تردید نیست که این روایت موثق است، امّا در شأن و منزلت اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده، چراکه در پایان حدیث آمده: *«پرسیدند: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم.»* صدوق این حدیث را به این اِسناد روایت کرده است:

«محمّدبن حسن‌بن احمدبن ولید ـ رحمت خدا بر او باد ـ برایم نقل حدیث کرد که گفت: محمّدبن حسن صفار، از حسن‌بن موسی خشاب، از غیاث‌بن کلوب، از اسحاق‌بن عمار، از جعفربن محمّد از پدرانش علیهم‌السلام که در پایان آن آمده است:

«اختلاف اصحاب من برایتان رحمت است، گفته شد: ای رسول خدا! اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: اهل بیتم.» (معانی الاخبار شیخ صدوق، ۱۵۶)

امّا مؤلّف علیرغم کمال معرفتش و شدت وثاقت و امانتش، آخر روایت را حذف کرده تا زمینهٔ مناسبی را برای تغییر حقایق آماده کند و به وسیلهٔ آن بر حجّیّت قول صحابه دلیل آورد.

شگفتا! مؤلّف روایت سابق را که مرسل و جعلی بود، از تفسیر ابوالفتوح رازی این چنین نقل کرده: *«بنگر چگونه نیکو سخن گفتن دربارهٔ صحابه را شعار اهل البیت قرار داده، همانند آشکار کردن بسملة»*، امّا دنبالهٔ روایت را حذف نموده است که مراد از

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

صحابه درکلام پیامبر، همان اهل بیت هستند، علاوه بر اینکه این روایت تعدادی از روایات نبوی را تبیین و تفسیر می‌کند که از طریق اهل سنّت وارد شده و مضمون آن، مدح صحابه است و اینکه صحابه فقط اهل البیت علیهم‌السلام می‌باشند.

۷. حدیث هفتم

ابوجعفر صدوق با اسناد خود به محمّدبن موسی‌بن نصر رازی از پدرش چنین نقل کرده که از حضرت رضاعلیه‌السلام دربارهٔ این سخن پیامبر پرسیدند که فرمود: *«اصحاب من همچون ستارگانی هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت یابید.»* امام رضاعلیه‌السلام فرمود: *«این صحیح است، بدان معنی که پس از پیامبر (دین را) تغییر نداده‌اند و عوض نکرده‌اند.»* (عیون أخبارالرضاعلیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳ ؛ التفسیر الاثری، ص ۱۰۳)

نقد

مؤلّف دنبالهٔ روایت را طبق عادتش، از آن روی که ذمّ صحابه را می‌رساند، حذف کرده است. اینک به متن حدیث ـ براساس آنچه در عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام آمده ـ توجّه کنید تا وثاقت مؤلّف و میزان امانتش شناخته شود:

حاکم ابوعلی حسین‌بن احمد بیهقی، از محمّدبن یحیی صولی، از محمّدبن موسی‌بن نضر رازی از پدرش که گفت: از امام رضاعلیه‌السلام دربارهٔ سخن پیامبر سؤال شد که فرموده: *«اصحابم مانند ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.»* و این سخنش که *«نزد من اصحابم را فراخوانید.»* امام رضاعلیه‌السلام فرمودند: *«این صحیح است. مراد پیامبر، کسانی است که بعد از او تغییر نکرده‌اند و دین را عوض نکرده‌اند.»* گفته شد: چگونه بفهمیم که آنها تغییر نداده‌اند یا عوض نکرده‌اند؟ امام رضاعلیه‌السلام پاسخ داد: *«به دلیل روایتی که از پیامبر روایت کرده‌اند که (درباره‌شان) می‌فرماید: «مردانی از اصحاب مرا، روز قیامت از کنار حوض من می‌رانند، همانگونه که شتران بیگانه را از آب می‌رانند. من می‌گویم: خدای من! اصحابم، اصحابم، به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که*

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

بعد از تو چه بدعت‌هایی پدید آوردند. آنگاه ایشان در زمرهٔ اصحاب شمال به شمار خواهند آمد. من می‌گویم: برایشان دوری و لعنت باد. اینک آیا می‌بینی؟ این (مدح پیشین) برای کسانی است که تغییر ندهند و عوض نکنند.» (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳۳ ؛ بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۸ ؛ سند الامام الرضا عطاردی، ج ۲، ص ۴۹۶)

از آنجایی که دنبالهٔ این روایت، مطلبی خلاف عقیدهٔ مؤلّف را می‌رساند، وی آن را انداخته، همانگونه که شیوهٔ اوست و مشابه آن در روایات سابق گذشته است بخصوص حدیث پیشین که از صدوق نقل شد. البته این نخستین بار نیست که حذف و تغییر طبق دلخواه مؤلّفان روی می‌دهد. این نخستین سبویی نیست که در اسلام شکسته شده است، بلکه نظائر بسیاری دارد که اکنون در صدد بازگویی آنها نیستیم.

۷ـ۲ـ سند ضعیف است به خاطر وجود احمدبن محمّدبن اسحاق طالقانی و پدرش، زیرا آن دو مجهول هستند و یادی از آنها در مجموعه‌های رجالی شیعه نمی‌یابیم.

۷ـ۳ـ پیشتر گفتیم که صحابه وقتی با پیامبر مخالفت کردند و بدعتهایی پدید آوردند، پیامبر به آنها خبر داد که آنها داخل آتش جهنم می‌شوند و از آن خلاصی نمی‌یابند مگر اندکی قلیل.[1]

۷ـ۴ـ این نکته نیز بیان شد که در موثّقهٔ اسحاق‌بن عمار آمده است که مراد از اصحاب درکلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: *«اصحابم مانند ستارگان هستند...»*، همان ائمّه علیهم السلام است. در تأیید این قول، روایتی درکتاب عوالی اللئالی آمده است که فرمود: *«منم همچون خورشید، و علی همچون ماه، و اهل بیتم همچون ستارگان‌اند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.»* (عوالی اللئالی ابن ابی‌جمهور احسائی، ج ۴، ص ۸۶، إثبات الهداة، ج ۱، ص ۶۶۵، فصل ۷۳، ح ۸۶۲)

۱. رجوع شود: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۷ (۱۲۵۹، رقم ۶۵۸۷) کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

۷ـ۵ـ علمای اهل تسنن، «صحابه» را به معنای کسانی می‌دانند که مشرّف به دیدار رسول خدا شده‌اند. آنگاه با این حدیث به مشکل برمی‌خورند. از این‌رو، گروهی از آنان بطلان و جعلی بودن حدیث نجوم را تصریح کرده‌اند. احمدبن حنبل گفته: حدیثی است که صحیح نیست. بزار گوید: این کلام دربارهٔ پیامبر صحیح نیست. دارقطنی گوید: ضعیف است. ابن‌حزم گوید: این خبر دروغ، جعلی و باطل است، هرگز صحت ندارد. بیهقی گوید: سندهای همگی آنها ضعیف است. ابن عبدالبر گوید: إسنادش صحیح نیست. ابن‌جوزی گوید: این صحیح نیست. ابوحیان گوید: رسول خدا آن را نگفته است و آن حدیثی جعلی است که در مورد رسول خدا صحیح نیست. ذهبی گوید: این سخن باطل است. ابن‌قیّم ـ بعد از اشاره به بعضی طرقش ـ گوید: چیزی از آن اثبات نمی‌شود.

همچنین محدثان دیگر، آن را ضعیف دانستند: ازجمله ابن‌حجر عسقلانی، سیوطی، سخاوی، متقی هندی، مناوی، خفاجی، شوکانی و ألبانی (کلام البانی در کتابش «سلسلة الاحادیث الضعیفة» ج ۱، ص ۷۸ آمده است. در مورد کلام دیگران مراجعه شود به مجله تراثنا، ج ۴۵، ص ۸۶ و ج ۵۲، ص ۱۸، خلاصة العبقات، ج ۳، ص ۱۲۳ ؛ نفحات الأزهار، ج ۳، ص ۱۱۶، شرح احقاق الحق، ج ۳، ص ۹۹ ؛ محاضرات فی الاعتقادات، ج ۲، ص ۵۷۴ ؛ الرسائل العشر، ۱۹)

۷ـ۶ـ فرض کنیم که معتقد شویم مراد از حدیث همان صحابه رسول هستند، یعنی اینکه هرکسی که او را دیده با او همدم شده باید از او تبعیت شود، همانطورکه عامّه پنداشته‌اند. در این صورت، این سخن کُشتن تمامی آنان را جایز می‌شمارد، زیرا آنها اختلاف کرده‌اند و با یکدیگر جنگیده‌اند. و اگر مسلمانی به علی‌علیه‌السلام اقتدامی کرد و با صحابه‌ای که با او بودند، همراهی می‌نمود و با معاویه می‌جنگید، سپس برایش آشکار می‌شد و تبعیت معاویه و همراهان صحابی او را برمی‌گزید، پس در این صورت جنگ با علی‌علیه‌السلام برایشان جایز می‌گشت.

این سخنی نادرست است و هرگز خدا و رسولش به تبعیت و اقتدا به اقوامی که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

با یکدیگر اختلاف دارند امر نکرده‌اند، زیرا در آن صورت، فردی که مأمور به پیروی از آنان است، نمی‌داند که از کدام‌یک پیروی کند.

شهید نورالله شوشتری گوید: همچنین بر این مبنا لازم می‌آید که هرکسی به سخن برخی از صحابهٔ جاهل و حتی فاسق یا منافق اقتدا کند، و عمل به سخن برخی عالمان صالح از ایشان را ترک گوید، او را هدایت یافته بدانیم. همچنین لازم می‌آید که اقتداکننده به قاتلان عثمان را و کسانی را که به یاری او نرفتند، مهتدی بدانیم. نیز در آن صورت باید اقتداکننده به عایشه و طلحة و زبیر که در برابر علی علیه‌السلام برخاستند و با او مبارزه کردند، هدایت یافته باشند و کشته شدگان هر دو طرف در بهشت باشند. جالب‌تر اینکه اگر شخصی در صفین به معاویه اقتدا کند و تا نصف روز همراه او بجنگد، سپس در نصف دیگرش برگردد و تا آخر روز همراه با علی علیه‌السلام بجنگد، زیرا در هر دو حالت ـ بنا بر این نظر ـ هدایت یافتهٔ تابع حق است! این توالی در هر شکل و صورت، ضرورتاً و به اتفاق باطل است. (الصوارم المهرقة، ۴)

براین مبنای باطل، کشتن مؤمن بی‌گناه و زنا با همسرش را مجاز می‌داند، بخاطر اقتدا به خالدبن ولید، بدان سان که در حقّ مالک‌بن نویره انجام داد. نیز خوردن شراب بخاطر اقتداء به قدامةبن مظعون، مجاز می‌گردد.

ابن‌حزم گوید: ممکن نیست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به پیروی از هر گویندهٔ صحابه امر کند، در حالی که بعضی از آنان چیزی راحلال می‌دانسته و شخص دیگری از آنها همان را حرام می‌شمرده است. بر این مبنا:

ـ فروش شراب بخاطر اقتداء به سمرةبن جندب، حلال است.

ـ خوردن برف برای روزه‌دار، بنابر اقتداء به ابی‌طلحه حلال است و بخاطر اقتداء به غیر آنان، حرام.

ـ ترک غسل از روی تنبلی، بخاطر اقتداء به عثمان و طلحة و برخی دیگر از اصحاب، واجب است و بنابر اقتداء به عایشه و ابن‌عمر، حرام.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

برای هریک از مطالبی که ذکر شد، روایت‌هایی با اسنادهای صحیح داریم. (احکام ابن‌حزم، ج ۶، ص ۸۱۰)

ابن‌حزم در همان کتاب گوید: اشتباه کرده‌اند گروهی که گفتند: اختلاف، رحمت است. آنها استدلال کرده‌اند به خبری که از پیامبر روایت شده که: «*اصحابم همچون ستارگان هستند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.*»

ابن‌حزم می‌افزاید: حدیث مذکور، باطل، دروغین و از ساخته‌های اهل فسق است، بخاطر دلائل ضروری و بدیهی، ازجمله:

الف ـ طریقهٔ نقل آن صحیح نیست.

ب ـ امکان ندارد که پیامبرﷺ امر کند به آنچه از او نهی شده، در حالی که حضرتش خبر داده است که ابوبکر در تفسیر خود به خطا رفته و تأویل عمر در مورد هجرت را دروغ دانست و اُسیّدبن خضیر را در تأویلش دربارهٔ کسی که شمشیر خود را در حال جنگیدن به او بازگردانده تکذیب کرده است و ابوسنابل را در مورد فتوایی که دربارهٔ حکم عدّه داده، متّهم دانسته است...

محال و ممتنع است و هرگز روا نیست که پیامبر امر کند به پیروی از آنچه به خطای آن خبر داده است، چراکه در این صورت، امر به خطاکرده است ـ خدا از این نسبت ناروا دور باد و پیامبر نیز از این خطا برکنار است... با آن‌که پیامبر خبر داده که آنها خطا می‌کنند، روا نیست که ما را به پیروی از چنین کسانی امر کند، مگر اینکه مراد حضرتش آن باشد که مردم، آنچه را که صحابه از او روایت کرده‌اند، نقل کند. این صحیح است، زیراکه تمام آنان ثقه هستند. پس اگر کسی از هریک از آنان نقل کند، اشتباه نکرده و هدایت یافته است.

ج ـ پیامبرﷺ سخن باطل نمی‌گوید بلکه سخنش حق است. امّا سخن کسانی که اصحاب را به نجوم تشبیه کرده‌اند، تشبیه فاسد و دروغ آشکار است، زیرا کسی که بخواهد به محلّ طلوع ستارهٔ جُدی برود، امّا در جهت مطلع برج سرطان حرکت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

کند، هدایت نشده است بلکه به بیراهه منحرف شود و خطای فاحشی مرتکب شده و آشکارا زیان کرده است. چنین نیست که همهٔ ستارگان در هر راهی هدایت‌کننده باشند.

پس تشبیه مذکور باطل است و دروغین بودن آن حدیث و سقوط آن از درجهٔ اعتبار، ضرورتاً آشکار است.[1]

سید ابن‌طاووس گوید: از روایات شگفت‌انگیزشان این است که آنها به پیامبرشان نسبت داده‌اند که: «اصحاب من همچون ستارگانند که به هریک اقتدا کنید، هدایت می‌یابید.» این در حالی است که می‌دانیم صحابه همدیگر را تکفیر می‌کردند و به گمراهی یکدیگر شهادت می‌دادند و خون همدیگر را حلال می‌دانستند و بعضی در این جریانات سرکرده بودند، همانطورکه در قتل عثمان و جنگ بصره و صفین و دیگر مناقشات و اختلافات رخ داده است.

اگر اقتداء به هریک از آنها درست می‌بود، اقتداء به هریک از آنها خطا بوده است، به این دلیل که برخی از آنان به خطا و اشتباه دیگران شهادت می‌دهند، که در آن صورت، گمراهی یاقتل تمام آنان روا بود. آن مقدّمه و این نتیجه، از خِرد اهل دیانت بسی دور است![2]

۸. حدیث هشتم

ابوجعفر صدوق با اسناد به احمدبن محمّدبن اسحاق طالقانی از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی در ایام ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام در خراسان، سوگند به طلاق خورد که معاویه از اصحاب رسول خدا نیست[3]، آنگاه فقهاء به طلاق

۱. احکام ابن‌حزم: ج ۵، ص ۶۴۲.
۲. الطرائف: ۵۲۳.
۳. سوگند به طلاق، آن است که شخص سوگند یاد می‌کند که فلان مطلب حقّ است یا یک مِلک و مال خاصّ به فلان شخص تعلّق دارد، آنگاه برای تأکید سخن خود می‌گوید که: «اگر چنین نباشد، همسر من مطلّقه خواهد بود.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

همسرش فتوا دادند.

از امام رضاعليه‌السلام در این مورد پرسیدند. حضرتش فتوا داد که آن زن طلاق داده نمی‌شود. فقهاء برگه‌ای نوشتند و همسر آن مرد را به سویش روانه کردند و دربارهٔ او، از حضرت رضا پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! از کجا گفتی که او طلاق داده نشده؟ حضرتش درجواب آنان نوشت: این را از آنجا گفتم که از ابی‌سعید خدری روایت کرده‌اید که رسول خدا در روز فتح مکه به مسلمانان ـ در حالی که پیرامون او بسیار بودند ـ فرمود: شما نیکو هستید و اصحاب من نیکو هستند. و هیچ هجرتی پس از فتح مکه مورد قبول نیست. پس پیامبر هجرت را باطل دانست و اینان را اصحاب خود ندانست.

راوی گوید: فقهاء به فتوای امام رضاعليه‌السلام بازگشتند.[1]

نقد

۸ـ۱ـ اقتضای کلام آیت‌الله معرفت، آن است که خلیفهٔ اوّل و دوم و سوم، از کسانی هستند که خلافت را از امیرالمؤمنین غصب کردند، در حالی که آنها از جملهٔ اصحاب بودند.

۸ـ۲ـ سند ضعیف است، زیرا تمام راویان، ناشناخته‌اند و در میانشان کسی نیست که به وثاقتش تصریح شده باشد.

۸ـ۳ـ مضمون این خبر حتّی به آنچه که عامه در کتابشان از تعریف صحابی آورده‌اند، نزدیک نیست. زیرا در نظر آنان، صحابی کسی است که پیامبر را دیده در حالی که به او ایمان داشته است، خواه معاشرتش طولانی باشد، خواه کوتاه. بدین سبب، بدگویی از معاویه و یزید و ابوسفیان و مروان و حکم‌بن عاص و عمروبن عاص را خوش نمی‌دارند، بلکه کسانی راکه بر طُلقاء در روز فتح مکه طعن می‌زنند،

۱. عیون اخبار الرضاعليه‌السلام: ج ۱، ص ۹۳؛ التفسیر الاثری: ۱۰۴.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

کافر می‌دانند. به عنوان نمونه چند سخن از بزرگان مکتب خلفا نقل می‌شود. بخاری گوید: هرکس که هم‌نشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشد یا هر مسلمانی که حضرتش را دیده، از اصحاب آن جناب است.[1] علی‌بن مدینی گوید: هرکس با پیامبر هم‌نشین باشد، حتی اگر حضرتش را یک ساعت در تمام عمر خود دیده، از اصحاب پیامبر است.[2]

ابن‌حجر عسقلانی گوید: صحابی کسی است که پیامبر را دیده، در حالی که به او ایمان داشته و مسلمان مرده باشد. پس کسی که او را دیده یا با او هم‌نشین بوده، چه معاشرتش طولانی باشد و چه کوتاه، از او روایت کرده یا نه، همراه او در غزوات شرکت کرده یا نه، و کسی که او را دیده و اگرچه با او مجالست نکرده، و کسی که بخاطر عارضه‌ای مانند نابینایی او را ندیده است، همگی در شمار صحابه‌اند.[3]

اینان، حتّی کودکانی راکه رسول خدا را دیدند و بعد به سن بلوغ رسیده‌اند، جزء صحابه می‌دانند، چنان‌که حاکم به صراحت گوید: طبقهٔ دوازدهم (از صحابه)، کودکان و خردسالانی هستند که در روز فتح مکه و حجة الوداع و غیر آن پیامبر را دیده‌اند.[4]

بلکه حتّی محمّدبن ابی‌بکر را از صحابه دانسته‌اند، با اینکه در حجّة الوداع در سال دهم هجری و سه ماه پیش از وفات پیامبر متولّد شده است.[5]

۹. حدیث نهم

ابوجعفر کلینی به اسناد صحیحش از منصوربن حازم روایت کرده که گفت: به ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) گفتم: دربارهٔ اصحاب رسول خدا مرا آگاه‌کن که (مطالبی

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج ۴، ص ۱۸۸، باب فضائل اصحاب النبی؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳.
۲. فتح الباری: ج ۷، ص ۳.
۳. الاصابة: ج ۱، ص ۴، دارالکتب العلمیه؛ همان کتاب، تحقیق شیخ عادل أحمد: ج ۱، ص ۱۵۸.
۴. معرفة علوم الحدیث: ۲۴.
۵. موسوعة حیاة الصحابه: ۳۲۹۲ رقم ۶۸۰۲، اسد الغابة: ج ۱، ص ۳۲۴؛ الاصابة: ج ۶، ص ۱۹۴ رقم ۸۳۱۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

که) از پیامبر نقل کرده‌اند، راست گفته‌اند یا دروغ گفته‌اند؟ گفت: البتّه کـه راست گفتند.[1]

آیت‌الله معرفت می‌گوید: (امام صادق علیه‌السلام) حکم کلّی نمود به اینکه آنان در نقل حدیثشان از رسول خدا، راست‌گو هستند بدون دروغگویی و اتهام، و این گواهی آشکاری است به بزرگی مقام و شأنشان و بزرگی قدرشان در انجام رسالت خدا در زمین، **رضی الله عنهم و رضوا عنه... ذلك الفوز العظیم**. (توبه (۹): ۱۰۰) *«خدا از آنان راضی است و آنها از او راضی و خشنود هستند... و آن رستگاری بزرگی است.»*[2]

نقد

۹ـ۱ـ مؤلّف دنبالهٔ حدیث را که برخلاف مـطلوبش دلالت دارد، حـذف کـرده است. در ادامهٔ حدیث آمده که راوی گفت: «گفتم: علّت اختلافشان چه بود؟ فرمود: آیا نـمی دانـی کـه شـخصی خـدمت رسـول الله مـی‌رسید و مسـئله‌ای از ایشـان می‌پرسید، پیامبر به او پاسخ می‌داد، آنگاه به او جوابی دیگر می‌داد که جواب اولی را نسخ و باطل کرد. و بنابراین برخی احادیث همدیگر را نسخ می‌کردند.»

این جملهٔ حدیث می‌رساند که برخی صحابه ناسخ و منسوخ را نمی‌شناختند. بنابراین حدیث ایشان «ادای رسالت خدا در زمین» نیست آنگونه که مؤلّف ادّعـا کرده است.[3]

۹ـ۲ـ کلینی قبل از بیان آن روایت، حدیثی دیگر نقل کرده به این مضمون کـه اصحابی که از پیامبر حدیث نقل می‌کنند، چهار گروه هستند: منافقی که به رسول خدا اعتقاد نداشت؛ آن‌که وهم و خیال (خود را) از پیامبر نقل می‌کرد؛ راوی که از او نقل حدیث می‌کرد بدون اینکه ناسخ و منسوخ را بشناسند. به هرحال، نقل حدیث این (سه گروه) حجّیّتی ندارد. تنها روایت گروه دیگری حجّیّت دارد (که در ادامهٔ

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۵، ح ۱.
۲. التفسیر الاثری: ۱۰۴.
۳. کافی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

حدیث به آن اشاره شده است).

۹ـ۳ـ ممکن است مراد امام علیه السلام گروهی از صحابه باشد که قصد و تعمّدی بر دروغ بستن به پیامبر خدا را نداشته‌اند، چنان‌که علّامه مجلسی گوید: احتمال دارد که مراد سؤال‌کننده، سؤال از اخبارِ گروهی از صحابه باشد که امام علیه السلام صدقشان را دانسته، یا صدق بعضی از آنها را اراده کرده است، یعنی در واقع اختلاف آنها بر مبنای دروغ آنان نیست، بلکه فقط براساس مسئله نسخ احادیث است.

۹ـ۴ـ اینکه روایت از روی تقیّه صادر شده، همانطور که علامه مجلسی گوید: *«وجه ظاهرتر و صحیح‌تر، آن است که این حدیث را بر تقیّه حمل کنیم.»*

۱۰. حدیث دهم

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث مشروحی دربارهٔ صحابه صالح نقل شده است که آنان را از منافقانشان جدا می‌کند. برمبنای این کلام امیرالمؤمنین، حدیث آنها حدیث درستی است و با هم اختلاف و مغایرت ندارند، مگر از ناحیهٔ حضور در محضر پیامبر. این کلام همچنین می‌رساند که حضرت علی علیه السلام اختلاف نداشته، و هیچ کدام از یادگارهای علمی پیامبر را از دست نداده است.[1]

نقد

شگفتا! مؤلّف چگونه با این روایت به حجّیّت قول صحابه استدلال می‌کند، با اینکه این روایت در مقام بیان عدم حجّیّت قول صحابی است بدلیل امور زیر:

۱۰ـ۱ـ راوی گوید: امام علی علیه السلام با احادیث صحابه مخالفت می‌کرده و به نظر ایشان، آن اخبار باطل است. در پرسش راوی آمده است: «در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیثی از پیامبر خدا دیدم، در حالی که شما با آنها در آن احادیث مخالفت می‌کنید. در نظر شما، همهٔ آنها باطل است. آیا می‌پندارید که اینان

۱. التفسیر الاثری: ۱۰۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

عمداً به رسول خدا نسبت دروغ می‌دهند و قرآن را تفسیر به رأی می‌کنند؟»

۱۰ـ۲ـ پاسخ امام در این‌باره صراحت دارد که نقل حدیث دروغین از پیامبر خدا، در زمان خودش و بعد از آن شایع بوده است. حضرتش تصریح می‌کند: «در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث دروغین از او نقل شده است تا اینکه با حالت خطابه ایستاد و فرمود: ای مردم! سخنان دروغین دربارهٔ من زیاد شده است. پس کسی که از روی عَمد به من دروغ ببندد، باید در جهنم جایگاهش را آماده کند. پس از آن نیز بر او دروغ بستند.»

۱۰ـ۳ـ امام از صحابهٔ منافق خبر می‌دهد که به رسول خدا دروغ می‌بندد، در حالی که مردم آنها را ـ به عنوان منافق ـ نمی‌شناسند. فرمود: «یکی از آنان شخص منافق است که اظهار ایمان و تظاهر به اسلام می‌کند،از گناه دوری نمی‌جوید و از این زشتی حذر نمی‌کند که عمداً به رسول خدا دروغ ببندد. اگر مردم می‌دانستند که او منافق دروغگوست، کلام او را نمی‌پذیرفتند و او را تأیید نمی‌کردند. امّا آنها می‌گویند که این شخص با رسول خدا مصاحبت داشته و او را دیده و از او حدیث شنیده و از او مطلب گرفته، در حالی که مردم نسبت به درونِ او آشنایی ندارند».

۱۰ـ۴ـ حضرت علی علیه السلام از صحابه‌ای خبر می‌دهد که از روی وهم و خیال، از پیامبر روایت می‌کند. و به حضرتش دروغ می‌بندد، از آنجایی که نمی‌داند.[1] فرمود: «شخصی که از رسول خدا چیزی را شنیده که او را به وجه صحیح، حمل نکرده است و در آن به وهم و خیال افتاده و خطایی که مرتکب شده، به قصد دروغ بستن نبوده است. چنین کسی به خبری که نزد اوست، معتقد می‌شود و به آن عمل می‌کند و آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من آن را از رسول خدا شنیده‌ام. اگر مسلمانان بدانند که سخنان وی، وهم و خیال است، آن را نمی‌پذیرند. و اگر خودش

۱. مولی محمّدصالح مازندرانی در شرح اصول کافی: ۲ / ۳۲۶، جملهٔ حدیث را بدین صورت تفسیر کرده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

بداند که سخنانش محض توهّم است، یقیناً آن را ترک می‌کند.»

۱۰ـ۵ـ همچنین امام در مورد صحابه‌ای خبر می‌دهد که از پیامبر، امر و نهی به مطلبی را شنیده، ولی ناسخ آن را نشنیده‌اند. کلام چنان صحابی نیز قابل احتجاج نیست. فرمود: «و شخص سوّمی که شنیده رسول خدا، به مطلبی امر فرموده، امّا پیامبر پس از آن، نهی کرده و او از آن نهی خبر ندارد، و یا شنیده که پیامبر از چیزی نهی می‌کند، سپس پیامبر به آن امر فرموده و او این را نمی‌داند. پس منسوخش را دانست، ولی از ناسخ خبر نداشت. و اگر می‌دانست که آن سخن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد. و اگر مسلمانان می‌دانستند که آنچه از او شنیده‌اند منسوخ است، آن را حتماً ترک می‌کردند.

با وجود تمام اینها، آیة‌الله معرفت پس از اشارهٔ اجمالی بـه روایت، مـی‌گوید: «سخن صحیح، آن است که قول صحابی در تفسیر اعتبار دارد، خواه در درایت او و خواه در روایتش. و مسلماً سخنان صحابه، منابع اصلی در تفسیر هستند.»[1]

به نظر می‌رسد که این بیان، اغراء به جهل و تحریف حقائق و افتراء به امام یا استنباط باطل از حق بـاشد. جـویندگان حـقیقت بـه مـتن کـامل حـدیث ـ کـه در کتاب‌های کافی و نهج‌البلاغه آمده ـ رجوع کنند.[2]

۱. التفسیر الأثری: ۱۰۵.
۲. کافی: ۱ / ۶۲ـ۶۴، حدیث ۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]